

نمی دانم از اخبار کدام رادیو شنیدم طی تحقیقات به عمل آمده، کودکان فلسطینی به جای کشیدن خانه و کوه و خورشید و گل و... در نقاشی هایشان بیشتر توپ و تانک و تفنگ می کشند.

سریع این خبر را روی یک تکه کاغذ یادداشت کردم، تا در فرصتی مناسب چیزی درباره آن بنویسم. حالا این فرصت مناسب پیش آمده. یادم نمی آید آن زمان که این خبر را شنیدم چه فکری کردم و می خواستم چه بنویسم. حالا هم نمی دانم باید درباره این خبر چه نوشت؟ خود این خبر به تنهایی، گویای خیلی از چیزهاست؛ چیزهایی که من و تو به خوبی می دانیم...

* دوست ندارم بیش تر از این چیزی بنویسم. فقط نمی دانم چرا برایم دردناک تر از این خبر، لحن شاد و شنگول گوینده اخبار بود که بلافاصله بعد از این خبر گفت: «نمایشگاه بزرگ گل و گیاه در هلند برگزار می شود...»



علی مهر

زمانی برای اندیشیدن



این ایام فرصتی است برای فکر کردن به این حرکت: در ایام حج از مکه جدا شدن و سوی عراق آمدن، خانواده را همراه آوردن، کسانی که فرصت همراهی و پیوستن به امام را به دست آوردن، کسانی که سعادت با امام بودن را با شقاوت بی امام بودن یا مقابل امام بودن عوض کردند، مقایسه آدم ها با هم مثل حر یا ابن سعد، یک شب فرصت خواستن کسی همچو امام از دشمن آن هم برای نیایش، سخنان اتمام حجت حضرت، نماز را در زیر باران تیر رها نکردن و... فرصتی است برای نشستن و اندیشیدن و نفسی تازه کردن پای منبرها و سپس برخاستن و دوباره «یا حسین» گفتن.

خداوند ایامی را برای اندیشیدن قرار داده؛ اندیشیدن درباره بایدها و نبایدها، هستها و نیستها، داشتهها و نداشتهها، راهها و کج راهها و... مثل رمضان که فرصتی است برای جدا شدن از هیاهو و روزمرگی ها، دوری از تکرارها، ایستادن، نفس تازه کردن و به پشت سر و پیش رو نگریستن و دوباره «یا علی» گفتن.

دیگر از این ایام، ایام محرم است. پسر عزیزترین مخلوق خداوند با همه هستی اش با خانواده و عزیزترین کسانش در مقابل ظلم به پاخاست؛ در مقابل انحراف، کج فهمی، بدعت های نادرست و...

و بابهای خون خود و بهترین یارانش و اسارت خانواده اش جلوی این بدعت ها را گرفت و راه جلوگیری از بدعت ها و انحرافات را نشان داد. این ها را می گویم که به اهمیت جلوگیری از تعدی و انحراف از خط ناب اسلام محمدی بیندیشیم؛ چراکه خون بهترین بشر بهای آن است.

- در ناخود نه، صرفاً ضرر دارد!

- پس چرا غرق شده اید؟

- ای بابا، آخر کسی از آدمی که در دریا غرق شده و در شرف مردن است، می پرسد چرا داری غرق می شوی؟

- نه، اما حداقل حق دارد بپرسد، چرا پریده است توی دریا که غرق شود...

- مسلماً هیچ آدمی نمی پرد توی دریا که غرق شود، عقل کل! بلکه دنبال چیز دیگری می پرد. - مثلاً؟!

- خوب، کلی خوش می گذرد شنا توی دریا در آب های آزاد و آزاد آزاد بودن

- و قیمتش؟

- چقدر سخت می گیری؟

اصلاً من همین جا از ادامه مصاحبه معذرت می خواهم و شما را تا مصاحبه بعدی، اگر عمری باقی بود (منظورم شما بودی نه خودم؛ من که عمر ابدی دارم) سر کار می گذارم (نه، ببخشید منتظر می گذارم تا علف زیر پایتان سبز شود) ما هم قدری حداقل در رفع مشکلات این مرز و بوم سهمی داشته باشیم با گسترش فضای سبز.

هر چه با خودمان فکر کردیم که چرا این ها قدر و شان ما را نمی فهمند و نمی آیند با ما مصاحبه کنند، عقلمان به جایی نرسید، پس تصمیم گرفتیم خودمان با خودمان یک مصاحبه غیرحضورى ترتیب دهیم!

می پرسید چرا غیرحضورى؟

معلوم است دیگر؛ چرا که غایب ز خویش هستیم! عمری است زندگی کرده ایم در تعریف دیگران از خودمان. خودمان را در آینه، نه بهتر است بگوییم نقش ذهن دیگران تعریف کرده ایم...

سوال اول: به نظر شما جایگاهتان کجاست؟
- فعلاً که سوار بر اتوبوس در حال سفر درون شهری هستیم! چه کنیم با این فقر، شاید هم غنا، نمی توانیم سفر برون شهری برویم، پس مسافریم.

سوال دوم: چرا غنا؟

- ساده است آنقدر فکر و ذهنمان مشغول داشته ایمان است که دو قدمی خودمان را هم نمی بینیم؛ غرقیم در خود (نگران نشوید اشتباه شد: ناخود) به هر حال غرقیم دیگر!
- و این استغراق، فایده ای هم دارد؟



غافل ز خویشتن

رضیه برحیان